

یکی بود، یکی نبود. روباهی بود خیلی کلک که همسایه‌ای داشت به اسم «زاغو زبلک». یک روز روباهه راه افتاد و رفت به سوی مزرعه تا خانم قدقدا را گول بزند و او را یک لقمه‌ی چرب کند. سرراهش الاغه را دید و گفت:

**من دوست قدقدا جونم
امشب رو این جا مهمونم
قدقدا جون خونه‌ش کجاست؟
گفته به من همین جاهاست**





الاغه سرش را بالا برد و با شمش خانه ی
خاله گلنار را نشان داد و گفت:

**اون جا کنار دیواره
خونه ی خاله گلناره**





روبا هه رفت و رفت تا رسید به گاو
حنا و گفت:

**من دوست قدقدا جونم
امشب رو این جا مهمونم
قدقدا جون خونه ش کجاست؟
گفته به من همین جاهاست**



گاو حنا هم سرش را بالا برد و با شمش
خانه ی خاله گلنار را نشان داد و گفت:

**اون جا کناره دیواره
خونه ی خاله گلناره**

